

## فارسی دوازدهم درس ۱۴ سی مرغ و سیمرغ

مجمعی کردند مرغان جهان

آنچه بودند آشکارا و نهان

همه مرغان جهان چه دور و چه نزدیک در جایی جمع شدند.

جمله گفتند این زمان در روزگار

نیست خالی هیچ شهر از شهریار

همگی گفتند که در این روزگار هیچ شهری (کشوری) نیست که خالی از شهریار و پادشاه باشد.

چون بود کاکلیم ما را شاه نیست؟

بیش ازین بی شاه بودن راه نیست

چگونه است که برای اقلیم ما شاهی نیست؟ در این روزگار، بی شاه بودن، درست نیست.

هدهد که پرنده دانایی بود و افسری بر سر داشت، گفت: «ای یاران، من بیشتر از همه شما جهان را گشته‌ام و از اطراف و اکناف گیتی آگاهم. ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. من او را می‌شناسم. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد. در خرد و بینش او را همتایی نیست؛ از هر چه گمان توان کرد، زیباتر است. با خردمندی و زیبایی، شکوه و جلالتی بی‌مانند دارد و با خرد و دانش خود آن چه خواهد، تواند. سنجش نیروی او در توان ما نیست. چه کسی تواند ذره‌ای از خرد و شکوه و زیبایی او را دریابد؟ سال‌ها پیش نیم شبی از کشور چین گذشت و پری از پرهایش بر آن سرزمین افتاد. آن پرچنان هست، هر یک پرتوی از آن پر است! شما که خواستار شهریاری هستید، باید او را بجوید و به درگاه او راه یابید و بدو مهرورزی کنید. لیکن باید بدانید که رفتن بر کوه قاف کار آسانی نیست.»

مجمع: گردهمایی، گردهم آیی، همایش  
آشکار و نهان: تضاد

جهان، نهان: جناس ناهمسان اختلافی

جمله: همه

شهر: مجاز از کشور

بود: باشد

شاه، راه: جناس ناهمسان اختلافی

نیست: ردیف و تکرار

راه، راه: جناس ناهمسان افزایشی

هدهد: شانه به سر / افسر: تاج

اکناف: گوشه‌ها، اطراف / گیتی: دنیا

پیشوا: رهبر / شهریار: پادشاه

سیمرغ: مرغ افسانه‌ای و موهوم و خیالی

در پس: در پشت / آشیان: خانه، آشیانه

خرد: هوش، دانایی / بینش: خرد، آگاهی

همتا: مانند، نظیر

هدهد: نماد از راهبر و راهنماست. مرغ

افسانه‌ای است که در دربار سلیمان

میزیست. داستان این مرغ و پیام آوری او

از سلیمان به جانب بلقیس ملکه سبا در

سوره نمل آمده

سیمرغ: نماد از حق، خداوند

پرتو: روشنایی / خواستار: طالب، خواهان

مهرورزی: شفقت، مهربانی

**شگرف:** شگفت انگیز / **ژرف:** دور و دراز  
**دریا:** نماد از برزگی، سختی و مشکلات  
**شیرمرد:** کنایه از دلاور

**جملگی:** همگی / **مشتاق:** علاقمند  
**خطرات:** استعاره از بلاها و گرفتاری ها  
**نمی هراسیم:** نمی ترسیم  
**رو آوردن به کسی:** کنایه از توجه کردن

**سخن به میان آورد:** کنایه از گفتن  
**باز ایستادند:** کنایه از صرف نظر کردن  
**زبان به پوزش گشودند:** کنایه از عذر  
خواستن

**راستان:** درستکاران، انسان های صادق

**صاحب جمال:** زیبا / **زوال:** نابودی  
**حسن:** زیبایی  
**هفته ای:** مجاز از مدت کوتاهی

**به سر بردن:** کنایه از گذراندن، زندگی  
کردن

**گلشن خرم و گلزار با صفا:** استعاره از  
بهشت

**معذور:** معاف، پوزش خواه  
**مرا با سیمرغ کاری نیست:** من با سیمرغ  
کاری ندارم (را مالکیت)  
**جمال:** زیبایی

**شیر مردی باید این ره را شگرف**

**زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف**

**شیر مردی شگفت انگیز، برای این راه لازم است، زیرا  
راهی دور است و وادی های آن بسیار ژرف و سخت  
پیمودنی است.**

پرنندگان چون سخنان هدهد را شنیدند، **جملگی مشتاق**  
دیدار سیمرغ شدند و همه فریاد بر آوردند که ما آماده ایم؛  
ما از **خطرات راه نمی هراسیم؛** ما خواستار سیمرغیم!  
هدهد گفت: «آری آن که او را شناسد، دوری او را تحمل  
نتوان کرد و آن که بدو رو آورد، بدو نتواند رسید.»

اما چون از خطرات راه اندکی بیشتر سخن به میان آورد،  
برخی از مرغان از همراهی باز ایستادند و زبان به پوزش  
گشودند. بلبل گفت: «من گرفتار عشق گلم. با این عشق،  
چگونه می توانم در جست و جوی سیمرغ، این سفر پر خطر  
را بر خود همراه کنم؟»

هدهد به بلبل پاسخ گفت: «مهرورزی تو بر گل کار **راستان**  
و پاکان است اما زیبایی محبوب تو چند روزی بیش  
نیست.»

**گل اگر چه هست بس صاحب جمال**

**حسن او در هفته ای گیرد زوال**

**گل اگر چه صاحب زیبایی بی ماندی است اما آن زیبایی،  
بسیار زودگذر است.**

طاوس نیز چنین عذر آورد که من مرغی بهشتی ام.  
روزگاری دراز در بهشت به سر برده ام. مار با من آشنا شد؛  
آشنایی با او سبب گردید که مرا از بهشت بیرون کنند.  
اکنون آرزویی بیش ندارم و آن این است که بدان گلشن  
خرم باز گردم و در آن گلزار با صفا بیاسایم. مرا از این سفر  
**معذور** دارید که مرا با سیمرغ کاری نیست.

هدهد پاسخ گفت: «بهشت جایگاهی خرم و زیباست اما  
زیبایی بهشت نیز پرتویی از **جمال** سیمرغ است.

بهشت در برابر سیمرغ چون ذره در برابر

خورشید است: تشبیه

خورشید: استعاره از سیمرغ

باز ماندن: به هدف نرسیدن

راز، باز: جناس ناهمسان اختلافی

با، باز: جناس ناهمسان افزایشی

داند، ماند: جناس ناهمسان اختلافی

خورشید، ذره: تضاد مفهومی

باز: پرنده شکاری، شاهین

دست شاهان جا گرفتن: کنایه از به

منصب رسیدن

به: بهتر است

معدور: عفو

سر به سر: روی هم، همه

شکوه: بزرگی

شیدا: شیفته، دلباخته، عاشق

دلباخته: دل بسته، شیدا، شیفته، عاشق

دلباخته: کنایه از عاشق شدن

یک سو نهادن: کنایه از کنار گذاشتن

رهنمون: راهنما، رهبر

پایان را پیدا نبود: کنایه از تمامی نداشتن

هر که داند گفت با خورشید راز

کی تواند ماند از یک ذره باز؟

هر که بتواند با خداوند ارتباط برقرار کند دیگر به

عشق‌های مجازی توجهی ندارد.

آن گاه باز شکاری که شاهان او را روی شصت می‌نشاندند

و با خویشتن به شکار می‌بردند، چنین گفت: «من بسیار

کوشیده‌ام تا روی دست شاهان جا گرفته‌ام. پیوسته با

آنان بوده‌ام و برای آنان شکار کرده‌ام. چه جای آن است

که من دست شاهان بگذارم و در بیابان‌های بی آب و علف

در جست‌وجوی سیمرغ سرگردان شوم؟ آن به که مرا نیز

معدور دارید.»

بعد از آن مرغان دیگر سر به سر

عذرها گفتند مستی بی‌خبر

بعد از آن پرنده‌های دیگر هر کدام پیاپی عذرهای برای

نرفتن به سوی سیمرغ آوردند، چون بی‌خبر و غافل بودند.

اما هدهد دانا یک یک آنان را پاسخ گفت و عذرشان را رد

کرد و چنان از شکوه و خرد و زیبایی سیمرغ سخن راند

که مرغان جملگی شیدا و دلباخته گشتند؛ بهانه‌ها یک

سو نهادند و خود را آماده ساختند تا در طلب سیمرغ به

راه خود ادامه دهند و به کوه قاف سفر کنند. آن گاه

اندیشیدند که در پیمودن راه و در هنگام گذشتن از دریاها

و بیابان‌ها راهبر و پیشوایی باید داشته باشند. آن گاه برای

انتخاب راهبر و پیشوا که در راه آنان را رهنمون شود،

قرعه زدند، قضا را قرعه به نام هدهد افتاد.

پس بیش از صد هزار مرغ به دنبال هدهد به پرواز

درآمدند. راه بس دور و دراز و هراسناک بود، هر چه

می‌رفتند، پایان راه پیدا نبود.

**جرأت:** دلیری، پردلی

**وادی:** سرمین

است، هفت **وادی:** تکرار

**هفت وادی:** مجاز از هفت مرحله

**وا نیامد:** برنگشت / **فرسنگ:** فرسخ :

واحدی برای اندازه گیری مسافت ، تقریباً

شش کیلومتر

**این راه:** استعاره از عشق سیمرغ

**کس:** تکرار

**فرو آیی:** کنایه از وارد شدن، پایین آمدن

تعب: رنج، سختی، خستگی

**طلب:** این وادی اولین وادی عرفا است و

در واقع اولین مرحله از هفت شعر عرفا

است و سخت ترین وادی است

**مُلک:** پادشاهی / **مُلک انداختن:** کنایه از

قدرت را رها کردن

**مِلک:** مجاز از دارایی

**مِلک در باختن:** کنایه از دست دادن

**مُلک، مِلک:** جناس ناهمسان اختلافی

**اینجا، بایدت:** تکرار

**پدید:** آشکار

**غرق آتش:** اضافه استعاری

**غرق آتش:** تناقض

**غرق آتش عشق شدن:** کنایه از عاشق

شدن

**آتش:** استعاره از عشق

**عاشق آن باشد که چون آتش بود:** تشبیه

**گرم رو:** کنایه از سریع بودن

**گرم رو:** حس آمیزی

**سرکش:** کنایه از طغیانگر

**آتش، گرم رو، سوزنده:** تناسب

هدهد به مهربانی به همه **جرئت** می داد اما دشواری های راه را پنهان نمی ساخت.

گفت ما را هفت **وادی** در ره است

چون گذشتی هفت **وادی**، درگه است

هدهد گفت برای ما هفت **وادی** در راه داریم. اگر بتوانیم از

این هفت **وادی** بگذریم به درگاه سیمرغ می رسیم.

وا نیامد در جهان **زین راه**، **کس**

نیست از فرسنگ آن **آگاه کس**

هیچ **کس** در جهان از این راه **برنگشته** است. به همین

دلیل **کسی** از مسافت آن **آگاهی** ندارد.

### وادی اوّل

چون **فرو آیی** به **وادی طلب**

پیشت **آید** هر **زمانی** صد **تعب**

**آنگاه** که به **وادی طلب** در **آیی**، با **سختی** ها و

**درماندگی** های بسیار **روبه رو** می شوی.

**مُلک** **اینجا** **بایدت** **انداختن**

**مِلک** **اینجا** **بایدت** **درباختن**

در این **مرحله** است که **باید** از **قدرت** و **پادشاهی** **بگذری** و

**نیز** **باید** هرچه را در **تصرف** **توست**، **همگی** **رها کنی**.

### وادی دوم

بعد از این **وادی عشق** **آید** **پدید**

**غرق آتش** **شد** **کسی** **کأنجا** **رسید**

بعد از **وادی طلب**، **وادی عشق** **پدیدار** می شود، **آنکه** به

این **وادی** **برسد**، **سراسر** **وجودش** را **عشق** **فرا** می گیرد.

**عاشق** **آن** **باشد** **که** **چون** **آتش** **بود**

**گرم** **رو**، **سوزنده** و **سرکش** **بود**

**عاشق** **باید** **مانند** **آتش** **باشد** **که** **با** **اشتیاق** **پیش** **می** **رود**،

**تأثیر** **گذار** **است** و **عصیانگر**

## وادی سوم

بعد از آن **بنمایدت پیش نظر**

معرفت را **وادی ای بی پا و سر**

بعد از عشق وادی معرفت است که مانند بیابانی بی حد و مرز در مقابل دیدگانت آشکار می شود.

چون **بتابد آفتاب معرفت**

از **سپهر این ره عالی صفت**

زمانی که معرفت و شناخت خداوند از آسمان مانند آفتابی بتابد...

هر یکی **بینا شود بر قدر خویش**

**باز یابد در حقیقت صدر خویش**

هر کس از ارزش خود آگاه می شود و در حقیقت مقام و شأن خود را باز می یابد.

## وادی چهارم

بعد از این وادی **استغنا بُود**

نه **درو دعوی** و نه معنا بُود

بعد از وادی معرفت، وادی استغنا و بی نیازی باشد و در این وادی ادعا و دشمنی وجود ندارد.

**هشت جنت** نیز اینجا مرده‌ای است

**هفت دوزخ** همچو **یخ** افسرده‌ای است

آنکه به مرحله استغنا و بی نیازی برسد دیگر برای او هم بهشت و هم جهنم مرده است و او به آنها توجهی ندارد و تنها به معشوق توجه دارد.

## وادی پنجم

بعد از این وادی **توحید آیدت**

**منزل** **تفرید** و **تجرید آیدت**

**بنمایدت پیش نظر**: پیش چشمانت پدیدار می شود

**معرفت**: شناخت، شناخت خداوند

**بی پا و سر**: کنایه از حدّ و مرز

**آفتاب معرفت**: اضافه تشبیهی

**سپهر**: آسمان

**این ره**: استعاره از وادی معرفت

**آفتاب و سپهر**: تناسب

**بینا شود**: کنایه از آگاه شود

**صدر**: مجاز از مقام

**باز یابد**: کنایه از پیدا کردن

**استغنا**: بی نیازی / **دعوی**: ادعا، دشمنی

نه، **بُود**: تکرار

هشت، هفت - **جنت**، **دوزخ** - مرده،

افسرده، **یخ**: مراعات نظیر

**هفت دوزخ** همچو **یخ** افسرده‌ای است:

تشبیه و تناقض (دوزخ مثل یخ است)

مرده بودن: کنایه از بی ارزشی

**جنت و دوزخ**: تضاد

**یخ افسرده**: حس آمیزی

**توحید**: یکتاپرستی، یکی شدن

**تفرید**: کناره‌گیری کردن؛ گوشه گرفتن؛

فقیه شدن

**تجرید**: ترک کردن علایق و اغراض دنیوی

و به طاعت و عبادت پرداختن

پس از وادی استغنا، وادی توحید آشکار می‌شود. در این مرحله است که تو خود را از آنچه غیر حق است پاک می‌کنی و در حق گم می‌شوی و لحظه به لحظه بیشتر در وجود حق فرو می‌روی و با او یکی می‌شوی.

روی‌ها چون زین بیابان در کنند

جمله سر از یک گریبان برکنند

اگر از این بیابان (توحید) بگذرند، همه به وحدت و یگانگی می‌رسند.

### وادی ششم

بعد از این وادی حیرت آیدت

کار دائم درد و حسرت آیدت

پس از وادی توحید، وادی حیرت پیش می‌آید؛ در این وادی، وجودت را سراسر و حسرت فرا می‌گیرد.

مرد حیران چون رسد این جایگاه

در تحیر مانده و گم کرده راه

سالک سرگردان، چون به وادی حیرت می‌رسد، دائم حیران است و راه گم کرده.

### وادی هفتم

بعد از آن وادی فقر است و فنا

کی بُوَد این جا سخن گفتن روا

بعد از مرحله حیرت وادی فقر و فنا است که سخن گفتن در این جا جایز نیست

صد هزاران سایه جاوید، تو

گم شده بینی ز یک خورشید، تو

صد هزاران موجود را خواهی دید که از یک خورشید به وجود آمده و گم شده‌اند.

وادی توحید، منزل تفرید و تجرید: اضافه تشبیهی

تفرید، تجرید: جناس ناهمسان اختلافی  
واج آرایبی: تکرار صامت «ت» و مصوت «ی»

روی در کندن: کنایه از گذشتن

این بیابان: استعاره از وادی توحید

سر از یک گریبان کندن: کنایه از یکی شدن

در، بر- سر، در - سر، بر:

جناس ناهمسان اختلافی

حیرت: از مراحل سلوک که در آن عارف خود را سرگشته می‌یابد.

حیرت: سرگشته شدن، سرگردانی

حسرت: آه، افسوس خوردن

آیدت: ردیف و تکرار

حیرت، حسرت: جناس ناهمسان اختلافی

مرد: مجاز از انسان

این جایگاه: استعاره از وادی حیرت

حیران، تحیر: اشتقاق

گم کرده راه: کنایه از سرگردان بودن

فقر: درویش / فنا: نیستی، نابودی

روا: جایز

فقر: وادی فقر: فقر، درویشی باشد؛ در اصطلاح صوفیه، فنا فی‌الله و نیستی سالک و بیرون آمدن از صفات خود است و این نهایت سیر و مرتبه کاملان است.

کی بُوَد؟: استفهام انکاری یعنی سخن

گفتن روا نیست

سایه جاوید: اضافه استعاری

خورشید: استعاره از خدا

تو: تکرار / هزار، یک: تضاد

سایه خورشید: تناقض

مرغان از این همه سختی وحشت کردند. برخی در همان نخستین منزل از پا در آمدند و بسیاری در دومین منزل به زاری زار جان سپردند اما آنان که همّت یارشان بود، پیش تر می رفتند. روزگار سفر، سخت دراز شد.

این عدهٔ قلیل چون بر بالای کوه آمدند، روشنایی خیره کننده‌ای دیدند اما از سیمرغ خبری نبود. مرغان از خستگی و ناامیدی بی حال و ناتوان بر زمین افتادند و همگی را خواب در ربود. در خواب **سروش** غیبی به آنها گفت: «در خویشتن بنگرید؛ سیمرغ حقیقی همان شما هستید. ناگهان از خواب پریدند. سختی‌ها و رنج‌ها را فراموش کردند و به شادمانی در یکدیگر نگریستند.»

چون نگه کردند آن سی مرغ زود

بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود

وقتی آن سی مرغ از خود باخبر شدند، دیدند که به صورت سیمرغ نمود یافته‌اند.

خویش را دیدند سیمرغ تمام

بود خود سیمرغ، سی مرغ تمام

خود را سیمرغ تمام دیدند؛ یعنی کاملاً در وجود حضرت حق فانی شدند و آن سیمرغ، در حقیقت همان سی مرغ بودند که به حق پیوسته بودند.

محو او گشتند آخر بر دوام

سایه در خورشید گم شد والسلام

آنها برای همیشه در ذات حق محو شدند؛ مانند سایه که وجودش از خورشید است و اگر خورشید نباشد، سایه هم نیست.

ابیات درس برگرفته از منطق الطیر، عطار نیشابوری

از پا در آمدند: کنایه از ناتوانی

جان سپردن: کنایه از مردن

زاری، زار: جناس ناهمسان افزایشی

همّت: مجاز توانایی

همّت یارشان بودن: کنایه از نیرو داشتن

پیش تر رفتن: کنایه از جلوتر آمدن

روزگار سفر: اضافه تشبیهی (روزگار مانند

سفر است)

سخت دراز شد: کنایه از طولانی شدن

همگی را خواب در ربود: کنایه از خوابیدن

سروش: فرشته، پیام آور

سی مرغ، آن: تکرار

سی مرغ، سیمرغ: جناس مرگب تام

زود، بود: جناس ناهمسان اختلافی

تمام، سیمرغ: تکرار

سی مرغ، سیمرغ: جناس مرگب تام

خویش، خود: اشتقاق

محو: از بین رفتن؛ نابود گشتن

بردوام: همیشه

سایه: استعاره از سی مرغ

خورشید: استعاره از سیمرغ، خدا

## کارگاه و متن پژوهی

## قلمرو زبانی

۱- معنای واژه‌های «قبا»، «تعب» و «تجرید» را با توجه به بیت‌های زیر بنویسید.

سرو و مهت نخوانم، خوانم، چرا نخوانم؟ هم ماه با کلاهی، هم سرو با **قبایی**

فرّخی سیستانی

**قبا:** لباس، جامه بلند

در این مقام، طرب بی **تعب** نخواهد دید که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید

سنایی

**تعب:** رنج و سختی

اولاً **تجرید** شو از هرچه هست وانگهی از خود بشو یکبار دست

اسیری لاهیجی

**تجرید:** تنهایی گزیدن، خالی شدن قلب سالک از آنچه غیر خداست.

۲- اجزای بیت زیر را بر طبق زبان معیار مرتب کنید؛ سپس نقش دستوری هر جزء را بنویسید.

بعد از این وادی توحید آیدت منزل تفرید و تجرید آیدت

وادی توحید بعد از این برای تو می آید  
 نهاد اضافی حرف اضافه متمم حرف اضافه متمم فعل

منزل تفرید و تجرید برای تو می آید.

نهاد اضافی معطوف حرف اضافه متمم فعل

۳- متن زیر را با توجه به «نقش‌های تبعی» بررسی کنید.

ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. نامش سیمرغ است

واو عطف معطوف

و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین بر درختی بلند آشیان دارد.

بدل از کوه قاف

## بیشتر بدانیم

## نقش تبعی

نقش تبعی: نقش‌هایی هستند که تابع گروه اسمی قبل از خود هستند. یا به عبارتی دیگر؛ اگر یک واژه (گروه اسمی) نهاد، مفعول، مسند، متمم، قید، صفت، مضاف الیه و ... باشد؛ واژه (گروه اسمی) بعدی اگر از آن تبعیت کند؛ همان نقش را (نهاد، مفعول، مسند، متمم، قید، صفت، مضاف الیه و ...) به خود می‌گیرد.



<p><b>معطوف:</b> هر گروه اسمی که بعد از حرف عطف (و) بیاید، معطوف نامیده می شود. مثال:</p> <p>املا و انشا از درس های ادبیات است. (املا: نهاد، انشا: معطوف به نهاد)</p> <p>آن په میان آسمان و زمین است چون میغ و باران و برف و تگرگ و رعد و برق و قوس قزح و علاماتی که پدید آید.</p>	<p>نقش های تبعی</p>
<p><b>بدل:</b> یک اسم یا گروه اسمی است که اسم یا گروه اسمی قبل از خود را توضیح می دهد. مثال:</p> <p>سعدی، شاعر قرن هفتم، در کتاب ارزشمند منظوم خود، نکات افاغلی را کوشند می کند. (شاعر قرن هفتم: بدل)</p>	
<p><b>تکرار:</b> آن است که یک نقش دوبار در جمله تکرار شود. مثال:</p> <p>گل آوردم گل (گل در واژه دوم تکرار از نقش گل در واژه اول که مفعول است)</p>	

### قلمرو ادبی

۱- با توجه به متن درس، هر یک از پرندگان زیر، نماد چه کسانی هستند؟

**بلبل:** (نماد انسان های عاشق پیشه که معشوقشان زمینی است و به این عشق پند روزه و ناپایدار دل فوش کرده اند.)

**باز:** (نماد انسان هایی که به دنبال مقام و موقعیت این دنیا هستند یا همان انسان های باه طلب)

۲- «وجه شبه» را در بیت زیر، مشخص کنید؛ توضیح دهید شاعر برای بیان وجه شبه، از کدام آرایه های ادبی دیگر بهره گرفته است؟

عاشق آن باشد که چون آتش بود  
گرم رو، سوزنده و سرکش بود

در این «وجه شبه» شاعر از آرایه «کنایه» در عبارت «گرم رو» بهره گرفته است که مفهوم آن «شورو اشتیاق و به شتاب رفتن» است.

غیر از کنایه از آرایه تناسب نیز استفاده کرده است.

۳- در باره تلمیح به کار رفته در بیت زیر توضیح دهید.

طاووس باغ قدسم، نی بوم این خرابه  
آن جاست جلوه گاهم، این جا چه کار دارم؟  
سلمان ساوجی

اشاره به داستان رانده شدن حضرت آدم از بهشت (باغ قدس) به دلیل خوردن میوه ممنوعه

## قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

نه بدو ره، نه شکیبایی از او صد هزاران خلق سودایی از او  
 نه می توان به او رسید و و راه یافت و نه می توان دوری او را تممّل کرد. صدها هزار آدم دیوانه  
 و شیفته او هستند.

۲- بیت زیر با کدام بیت از درس ششم مناسبت دارد؟ دلیل خود را بنویسید.

شیر مردی باید این ره را شگرف زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف  
 ارتباط با بیت «نی هریث را پر فون می کند / قصه های عشق مبنون می کند»  
 زیرا هر دو بیت به سفتی ها و دشواری های راه رسیدن به حق اشاره دارد.

۳- هر بیت زیر، یادآور کدام وادی از هفت وادی است؟

(الف) وصلت آن کس یافت کز خود شد فنا هر که فانی شد ز خود، مردانه ای است  
 وادی اوّل: طلب

عطار

(ب) دل چه بندی در این سرای مجاز؟ همت پست کی رسد به فراز؟  
 وادی هفتم: فقر و فنا

سنایی

(پ) چشم بگشا به گلستان و ببین جلوه آب صاف در گل و خار

وادی سوم: معرفت

هاتف اصفهانی

۴- با توجه با آیه شریفه و سروده زیر، تحلیلی کوتاه از داستان «سی مرغ و سیمرغ» ارائه دهید.

وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ. و در روی زمین برای اهل یقین، نشانه هایی  
 است و در وجود شما [نیز] نشانه هایی است. پس چرا نمی بینید؟ (الذّاریات / آیات ۲۰ و ۲۱)

ای نسخه نامه الهی، که تویی وی آینه جمال شاهی، که تویی  
 بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست در خود بطلب هر آن چه خواهی، که تویی

نجم رازی

پرنده گان فکر می کردند که معشوقشان، سیمرغ، در کوه قاف است؛ پس تلاش کردند خود را به او  
 برسانند اما هنگامی که به آنجا رسیدند «سیمرغی» ندیدند. چون در خود نگریستند و دانستند

سیمرغ حقیقی خودشان هستند. پس وجود حق را باید در وجود خود طلب کرد. خدا درون خود انسان است اگر کسی خود را خوب بشناسد به معشوق و مطلوب حقیقی خواهد رسید. پیام «سی مرغ»، توجه به درون خود است.

### گنج حکمت

#### کلان تر و اولی تر!

**مصاحبت:** هم نشینی، هم صحبت داشتن  
**وجه:** سرمایه، پول، نقدینه  
**زاد و توشه:** خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می‌برند  
**گرده:** قرص نان  
**رنج راه در ایشان اثر کرد:** کنایه از خسته شدن

**مخاصمت:** دشمنی / آخر الأمر: سرانجام  
 به زاد بیشتر: بزرگ تر  
 اولی تر: شایسته تر

**پیش تر:** قبلاً، قبل تر  
**موضع:** مکان / **فرا داشتن:** بلند کردن و بر سر دست گرفتن؛ نگه داشتن  
**اعانت:** یاری دادن، کمک کردن  
**مقالات:** سخنان، گفتار  
**کلان تر:** بزرگتر  
**زیادت:** بیشتر

اشتری و گرگی و روباهی از روی مصاحبت مسافرت کردند و با ایشان از وجه زاد و توشه، گرده‌ای بیش نبود. چون زمانی برفتند و رنج راه در ایشان اثر کرد، بر لب آبی نشستند و میان ایشان از برای گرده مخاصمت رفت. تا آخر الأمر بر آن قرار گرفت هر کدام از ایشان به زاد بیشتر، بدین گرده خوردن اولی تر.

روزی سه حیوان شتر، گرگ و روباهی همراه هم به سفر رفتند و تنها آذوقه ایشان، یک قرص نان بود. مسافتی که رفتند و خستگی بر ایشان چیره گشت، کنار جوی آبی نشستند تا استراحت کنند و به خاطر خوردن قرص نان بینشان اختلاف افتاد. سرانجام چنین تصمیم گرفتند که هر کس از دیگران بزرگتر باشد برای خوردن نان شایسته تر در نظر گرفته شود.

گرگ گفت: «پیش از آنکه خدای - تعالی - این جهان بیافریند، مرا به هفت روز پیش تر مادرم بزاد!» روباه گفت: «راست می‌گویی؛ من آن شب در آن موضع حاضر بودم و شما را چراغ فرا می‌داشتم و مادرت را اعانت می‌کردم!» اشتر چون مقالات گرگ و روباه بر آن گونه شنید، گردن دراز کرد و گرده بر گرفت و بخورد و گفت: «هر که مرا ببیند، به حقیقت داند که از شما بسیار کلان ترم و جهان از شما زیادت دیده‌ام و بار بیشتر کشیده‌ام!»

گرگ چنین گفت: هفت روز پیش از این که خدای والا، جهان را بیافریند، من به جهان آمده‌ام. روباه گفت: راست می‌گوید، من در شب زادروزت به

مادرت کمک می‌کردم و برای شما، چراغ را نگه می‌داشتم. شتر چون گفتگوی روباه و گرگ را بدین گونه شنید، گردنش را دراز کرد و نان را خورد و چنین گفت: هر که هیکل مرا ببیند، تصدیق خواهد کرد که سن و سال من از همه شما بیشتر است و به خوردن قرص نان، شایسته ترم.

سندبادنامه، ظهیری سمرقندی

عطار در کتاب زیبای خویش، منطق‌الطیر هفت وادی را اینگونه بیان می‌کند:

گفت ما را <b>هفت وادی</b> در ره است	چون گذشتی هفت وادی، درگه است
هست وادی <b>طلب</b> آغاز کار	وادی <b>عشق</b> است از آن پس، بی کنار
پس سیم وادی است آن <b>معرفت</b>	پس چهارم وادی <b>استغنا</b> صفت
هست پنجم وادی <b>توحید</b> پاک	پس ششم وادی <b>حیرت</b> صعب‌ناک
هفتمین، وادی <b>فقر</b> است و <b>فنا</b>	بعد از این روی روش نبود تو را
در کشش افتی، روش گم گرددت	گر بود یک قطره قلزم گرددت